

ابعاد اجتماعی و فرهنگی توسعه

واقعیت این است که همه ما در زندگی روزمره خود در تمامی نقش‌های فوق‌قرار می‌گیریم. با این همه، به دلایل متعدد و در شبکه‌ای از روابط پیچیده و طی زمانی طولانی وجه غالب زندگی اقتصادی هر انسان به یکی از موارد فوق محدود می‌شود. بهرحال همین نقش‌هاست که نیازهای عمومی و اقتصادی ما انسانها را مشخص می‌سازد. این نیازها از نظر مؤلف در سطح کلی عبارتند از تأمین امنیت و هویت و براین اساس می‌نویسد: «همه ما نیازمندیم که از نظر اقتصادی در تأمین، باشیم. نسبت به تأمین اقتصادی فعلی و آتی خود احساس امنیت کنیم و در نهایت نیازمند آنیم که در نقش عمده اقتصادی‌ای که برعهده داریم احساس شخصیتی مستقل و یگانه و قابل احترام نماییم.»

نویسنده محترم پس از اشاره مختصری به نیازهای اساسی بلافاصله این نیازها را تفصیل داده و مواردی چون درآمد، مالکیت، امنیت، عدالت، نوآوری و خلاقیت، احترام، قدرت و خدمت را به عنوان نیازهای اساسی اقتصادی معرفی کرده است. سوالی که در اینجا به ذهن می‌رسد این است که نیازهای تفصیلی مطروحه براساس چه مبنایی از نیازهای سه‌گانه مذکور استخراج شده است؟ چگونه «امنیت» هم به عنوان یک نیاز اساسی مطرح شده و هم یک نیاز کوچک‌تر در کنار نیازهای جزئی؟ آیا امنیت شامل «تأمین» نمی‌شود. مگر غیر از این است که امنیت به معنای تأمین اقتصادی فعلی و آتی است؟ آیا این مفهوم شامل این اصل نمی‌شود که همه ما نیازمندیم که از نظر اقتصادی در تأمین باشیم؟

نویسنده در فصل اول چند نیاز اساسی جامعه ایرانی را بررسی کرده است و برخلاف نیازهای اساسی و کلی که در مقدمه به آن اشاره کرده، بررسی خود را محدود به چند شاخص اقتصادی نموده است. یکی از این شاخص‌ها تولید سرانه و تخصیص آن است، تولید سرانه ایران، در سال مورد بررسی ۱۳۷۵ برابر با ۱۳۳۶۰۰ تومان بوده است و براساس آمار و ارقام موجود ۲۳ درصد از این رقم، پس‌انداز و سرمایه‌گذاری می‌شود. ۲۴/۵ درصد از آن به هزینه‌های جاری دولتی اختصاص دارد و باقی مانده در اختیار خانوارها برای تأمین نیازهای خود قرار می‌گیرد. لذا حدود ۶۷۰۰۰ تومان آن توسط هر خانوار مصرف می‌گردد. آیا با رقم مذکور می‌توان یک زندگی متوسط و با کفایت ایجاد کرد؟ این سوالی است که نویسنده درصدد پاسخگویی به آن بوده است؟ نویسنده در این رابطه خط فقر را ملاک بررسی قرار داده و نوشته است: «در سال ۱۳۷۵ حدود ۱۰۰ هزار تومان، خط فقر خانوار ۵ نفره بوده است. به عبارت دیگر در اقتصادی زندگی می‌کنیم که عملاً»



● میثم موسایی

عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

- ایران امروز در آینه مباحث توسعه
- حسین عظیمی
- دفتر نشر فرهنگ اسلامی

در مقدمه نویسنده به تنوع نیازهای اقتصادی اشاره کرده و شناخت انسان را دست‌مایه اصلی تمام علوم اجتماعی و از جمله علم اقتصاد دانسته است. بر این اساس به نقش‌هایی که در علم اقتصاد برای یک انسان در نظر می‌گیرند اشاره شده و نوشته است: انسان می‌تواند دارای نقش‌های متفاوت زیر باشد:

وسيله و ابزار؛

مصرف‌کننده؛

توزیع‌کننده؛

مدیر؛

سرمایه‌گذار و نوآور؛

دولتمرد؛

کارشناس؛

و...

بدیهی است هیچ انسانی در چارچوب تنگ هیچ یک از نقش‌های فوق محدود و اسیر نیست. بلکه

این کتاب در پنج بخش تنظیم شده است براساس آنچه در پیشگفتار مؤلف آمده است بخش‌های اول تا چهارم آن متن بازنویسی شده یک سخنرانی است که در اتاق صنایع و معادن اصفهان در سال ۱۳۷۶ انجام گرفته است و بخش پنجم آن نیز مصاحبه‌ای است با مجله راه نو.

نویسنده کتاب را با مقدمه‌ای در روش‌شناسی و مفاهیم و مطالب اصلی در پنج فصل تدوین کرده است. فصل اول نگاهی کوتاه به وضعیت موجود اقتصاد کشور است. فصل دوم به الگوی توسعه و اساس آن اختصاص دارد. در فصل سوم، ظرفیت اقتصادی ایران به بحث گذاشته شده است. در فصل چهارم، نهادهای اصلی پانزده‌گانه‌ای برای توسعه معرفی شده و بالاخره آخرین فصل به پاسخگویی این سوال اصلی اختصاص دارد که «برای حل بحرانهای کوتاه مدت اقتصادی جامعه چه باید کرد؟»

۶۲۰۰۰ تومان به طور متوسط برای مصرف سرانه به ازای خانوار داریم و خط فقر خانوار متوسط شهری حدود ۱۰۰ هزار تومان است. نویسنده آنگاه نتیجه گیری کرده است که سطح محرومیت جامعه زیاد است و اینکه الگوی توسعه دچار مشکل است و این در حالی است که ما سالانه حدود ۲۵ میلیارد دلار مستقیم و غیرمستقیم از منابع نفت و گاز برداشت می‌کنیم.

بنظر می‌رسد که در مجموع برداشت مذکور درست است اما برای بیان عمق فاجعه اقتصادی، روش مورد بررسی کافی نیست. برای اینکه مشخص شود که درجه محرومیت چقدر است باید به توزیع درآمد و ثروت نیز در کنار این بررسی توجه نمود. اگر این بررسی نیز صورت گیرد، آنگاه به طور دقیق‌تری می‌توان به عمق محرومیت جامعه پی برد. آمار و ارقام اولیه بیانگر این واقعیت است که توزیع درآمد در ایران وضع بسیار نامطلوبی دارد و اقلیتی از جمعیت کشور، بخش قابل توجهی از منابع و درآمدها را به خود اختصاص داده‌اند و به اکثریت قریب به اتفاق، بخش ناچیزی از درآمدها و ثروتهای ملی اختصاص دارد. به عنوان مثال اگر قبول کنیم که ۸۰ درصد درآمد کشور به ۲۰ درصد از جمعیت کشور اختصاص دارد، به این معناست که ۸۰ درصد جمعیت کشور فقط ۲۰ درصد از درآمد را دارند و با توجه به خط فقر ملاحظه می‌شود که اکثریت جامعه ایرانی را فقرا تشکیل می‌دهند. یک بررسی اجمالی از وضعیت روستائیان، حاکی از این واقعیت تلخ است که اکثریت قریب به اتفاق آنها به نان شب خود محتاج هستند برخی از آنها حتی قادر نیستند ارزاق عمومی را که با قیمت کوپنی اعلام می‌شود، تهیه نمایند. نصیب آنها از زندگی کار و زحمت و مشقت است. بنظر می‌رسد نویسنده اگر به آمار و ارقام مربوط به توزیع درآمد برای دهک‌های مختلف جمعیتی توجه می‌کرد بهتر می‌توانست نشان دهد که عمق محرومیت جامعه ایرانی در چه حد است و برنامه‌های توسعه چه ارمغانی برای اکثریت مردم به بار آورده است؟ به هر حال اصل نتیجه گیری نویسنده صحیح است و بر این اساس وضعیت فعلی اقتصاد ایران را چنین توصیف کرده است: رکود نسبتاً شدید و طولانی و فقدان علائم شروع رونق و پایان رکود، بودجه انقباضی دولت، مشکل بیکاری در حد ۱۰ درصد، بیکاری جوانان حدود ۳۰ درصد، بحران شروع شونده بیکاری تحصیل کردگان و بالاخره فقدان مجموعه‌ای از سیاستهای اقتصادی سنجیده. نویسنده نتیجه گیری کرده است که علائم مذکور مؤید این واقعیت است که الگوی توسعه فعلی الگویی نیست که کارایی زیادی از خودشان نشان دهد. در فصل بعد نویسنده مفهوم توسعه و تمدن را

توضیح می‌دهد. وی گذر از یک مرحله تمدن بشری به مرحله دیگر را توسعه به معنای عام دانسته و تمدن را به معنای کلیه دستاوردهای مادی و معنوی انسانی در جریان تلاش او برای تأمین نیازهایش تلقی نموده است. به اعتقاد او مهمتر از مسئله در تمدن جدید، نهادسازی است. در این فصل نکته قابل توجه این است که نویسنده توسعه را جهانشمول و قواعدی را که برای آن بصری شمارد قابل پیاده شدن در هر جامعه‌ای می‌داند. این مسئله البته توسط عده‌ای از صاحب نظران پذیرفته نشده است و آنها توسعه را محلی و بومی می‌دانند و معتقدند نمی‌توان یک قاعده قطعی و مسلم برای همه جوامع ترسیم کرد.

نویسنده شکوفایی یک اندیشه بنیادین را نقطه شروع یک تمدن جدید می‌داند و شکوفایی تمدن را در ساختن نهادها و زیرساخت‌های متناسب با آن و زوال آن را با زوال اندیشه بنیادین مذکور ارزیابی می‌کند. تمدن زوال یافته به آثار تاریخی تبدیل می‌شود و فقط می‌توان در موزه‌ها آثار آنرا مطالعه کرد. فرایند توسعه در واقع فرایند تقابل نهادهای قدیم با اندیشه جدید است مشروط به اینکه این تقابل و تعارض در مسیر سازندگی تمدن جدید و تازه باشد. گاهی این تقابل ممکن است در مسیر حفظ تمدن قدیم باشد در اینجا فرایند اضمحلال شکل می‌گیرد. بنابراین توسعه فرایندی است که طی آن باورهای فرهنگی، نهادهای اجتماعی، نهادهای اقتصادی و نهادهای سیاسی به صورت بنیادی متحول می‌شوند تا متناسب با ظرفیت‌های شناخته شده، جدید شوند و طی این فرایند سطح رفاه جامعه ارتقاء می‌یابد.

در فصل بعدی نویسنده به اندیشه‌های بنیادین تمدن جدید نوع‌آوری‌های آن پرداخته است. کوشیده‌شدن یاب دانش تجربی، گسترش اعجاب‌انگیز و بی‌سابقه این نوع از معرفت، کاربرد همه جانبه معرفت تجربی در امور زندگی، پذیرش اندیشه اصل برابری انسانها و اندیشه‌های تبعی ذریط مانند آزادی، رعایت حقوق دیگران، دولت کوچک و اصالت مردم از جمله نوآوریهای تاریخی عصر و تمدن حاضر است و بر این اساس، زیربنای توسعه همان سرمایه انسانی است. پس کشورهایی که مشکل دارند باید علت را در این حوزه جستجو کنند و راه حل را در همین حوزه بیابند. نگرش به انسان در تمدن جدید صنعتی، از جنبه‌های مختلف بررسی شده است. به طور خلاصه از دیدگاه ایدئولوژیک، برابری، آزادی، اصالت فرد و هویت یگانه از دیدگاه معرفت‌شناسی، مجهز بودن به دانش تجربی، از دید تخصصی، مجهز بودن به دانش فنی و آموزش‌های متکی بر علم و از دید اقتصادی مجهز بودن

به عقیده مؤلف، نهاد حکومتی متکی بر دموکراسی، نهاد قضایی پاسدار آزادی‌های مردم، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و احزاب سیاسی مستقل، ساختار بودجه متکی بر تولید و قانونمند، نظام آموزشی فراگیر و بالاخره زیرساخت‌های اقتصادی از جمله نهادهای ضروری برای توسعه در ایران است.

توسعه فرآیندی است که طی آن باورهای فرهنگی، نهادهای اجتماعی، نهادهای اقتصادی و نهادهای سیاسی به صورت بنیادی متحول می‌شوند و طی این فرآیند سطح رفاه جامعه ارتقاء می‌یابد.

توزیع درآمد در ایران، وضع بسیار نامطلوبی دارد و اقلیتی از جمعیت کشور، بخش قابل توجهی از منابع و درآمدها را به خود اختصاص داده‌اند.

به زیرساخت‌های فیزیکی قوی، شرکت‌های بزرگ سرمایه‌گذاری، ماشین‌آلات گسترده تولیدی و قدرت خلاقیت نوآوران مورد بحث بوده است. در این خصوص، مؤلف دو مسیر اصلی برای پیمودن فرایند توسعه مطرح ساخته‌اند: یک محوریت تحول فرهنگی (حکومت اندیشه و کلام)، دوم محوریت تحول فیزیکی (حکومت سرمایه).

در انتهای فصل، به ظرفیت تاریخی در ایران و